

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

گفتیم شاکله و چهارچوب بحث بر دو محور است:

الف- از نظر لغت و عرف وطن به چه معنا است؟! یعنی آیا عرف و لغت میان وطن اصلی و اتخاذی تفاوتی قائل نیستند؟! یا این که از نظر لغت و عرف وطن اصلی و اتخاذی با یکدیگر تفاوت دارند؟!

ب- روایات ناظر به مسئله استیطان، برای اثبات وطن اتخاذی یا شرعی قابل استفاده هستند یا خیر؟!

تکمیل بررسی کلام مرحوم بروجردی(ره)

مرحوم آقای بروجردی (ره) در مورد وطن اصلی فرمود: وطن اصلی جایی است که میان شخص و آن مکان علقه‌ی فعلیه وجود داشته باشد؛ یعنی اگر از این مکان به مکان دیگر رفت، مجدداً به مکان اول بازگردد؛ لذا اعتبارات سابقه و اعتبارات لاحق در تحقق عنوان وطن ندارد.

علاوه بر مناقشه‌ای که پیش از این نسبت به کلام ایشان داشتیم، مبعدی را نیز باید ذکر نمائیم؛ به این بیان که طبق مبنای ایشان راهی برای اختصاص وطن اصلی به انسان تازه متولد شده وجود ندارد؛ برای این که تصور علقه فعلیه صرف نظر اعتبارات سابقه و لاحق بین او و آن مکان، امکان ندارد.

خصوصاً اگر این انسان، بچه سرراهی بوده و پدر و مادرش معلوم نباشد و ندانیم وطن آن‌ها کدام مکان است تا بگوئیم وطن آن‌ها وطن این انسان تازه متولد نیز می‌باشد.

شاید با توجه به همین اشکال مرحوم امام (ره) در حاشیه عروه می‌فرماید: وطن اصلی همان مسقط الرأس است و بحث از علقه‌ی خاص میان شخص و مکان را مطرح ننموده‌اند.

اما این قید که وطن فرزند همان وطن پدر و مادرش باشد، ظاهراً صحیح نیست؛ برای این که با مراجعه به عرف می‌بینیم مسقط الرأسی که شخص در آن نشو و نما می‌کند به اعتبار آینده، وطن قرار داده می‌شود نه مسقط الرأس محض.

بحث فعلی در وطن اصلی است اما از عبارت مرحوم سید (ره) در عروه مسئله دوام هم نسبت به وطن اصلی و هم نسبت به اتخاذی استفاده می‌شود.

در مقابل مرحوم آقای بروجردی (ره)، مرحوم آقای خوانساری (ره)، مرحوم آقای خوئی (ره) و مرحوم آقای گلپایگانی (ره) قید دوام را در وطن اصلی و بلکه در وطن مستجد معتبر نمی‌دانند. اما سایر محشین عروة مانند مرحوم آقای حکیم (ره) عبارت مرحوم سید (ره) را پذیرفته و این قید را در وطن لازم می‌دانند.^[1]

از حاشیه عروة مرحوم امام (ره) نیز استفاده می‌شود که ایشان در وطن اصلی مسقط الرأس و در وطن مستجد دوام را معتبر می‌دانند؛ لذا ایشان قیودی مانند داشتن ملک یا اقامه سته شهر در وطن اصلی را لازم نمی‌دانند.^[2]

به نظر ما نیز هر چند در لغت تصریح به دوام نشده است و تنها می‌گوید «محل الاقامة»، اما اقامه‌ی عرفی در مورد مکانی مطرح است که شخص در آن مکان منزل دارد و قصد اقامت دائمی داشته باشد. و الا به اقامت چند ساله شخص در یک مکان از لحاظ عرفی «محل الاقامة» اطلاق نمی‌شود.

با مراجعه به عرف نیز می‌بینیم عرف قید دوام در وطن اصلی معتبر می‌داند. البته دوام به این معنا نیست که شخص تا انتهای عمر در آن مکان زندگی نماید، بلکه به این معنا است که قصد دارد برای همیشه بماند و عزم بر دوام دارد؛ لذا مادامی که اعراض نکرده باشد، عزم ماندن محقق است.

اما در مورد عبارت مرحوم امام (ره) اگر بخواهیم جمود نمائیم، مسقط الرأس ملاک است. ولی به نظر ما باید مسقط الرأس مقید به قید نشو و نما باشد؛ برای این که این احتمال وجود دارد شخصی در مکان متولد شود اما برای زندگی به محلی دیگر برود.

بررسی ماهیت «وطن اتخاذی» یا «مُسَجَّد»

بحث بعدی در وطن اتخاذی یا مستجد است. در این بحث دو مسئله مهم وجود دارد:

الف- عرف غیر از وطن اصلی وطن دیگری به نام وطن اتخاذی را می‌پذیرد یا خیر؟ صرف نظر از این که ما به تبع مرحوم امام (ره) و مرحوم والدیمان (ره) عرف را در تشخیص مصادیق ملاک می‌دانیم، اما طبق نظریه مشهور که عرف را فقط مرجع در تشخیص مفاهیم می‌دانند باید ببینیم آیا عنوان وطن اتخاذی، حقیقت عرفیه‌ی عامه است یا خیر؟!

ب- تعریف وطن اتخاذی چیست؟

تعاریف موجود برای «وطن اتخاذی»

در کلمات تعریف‌های مختلفی برای وطن اتخاذی ذکر شده است:

الف- مرحوم شیخ انصاری (ره): وطن اتخاذی مکانی است که وطن اصلی شخص نباشد؛ برای این که اگر شخصی بخواهد وطن اصلی را به عنوان وطن اتخاذی قرار بدهد، لغو است.

پس شخص اولاً باید نسبت به وطن اتخاذی غریب باشد، ثانیاً قصد اقامه داشته باشد و ثالثاً اقامت او دوام داشته باشد.^[3]

ب- مرحوم سید (ره) در عروة: در وطن اتخاذی قید دوام و اقامه را شرط می‌دانند اما حصول ملک یا مجرد نیت دوام را شرط نمی‌دانند؛ یعنی شخص در آن مکان باید مقداری بماند که از لحاظ عرف برای او وطن صادق شود پس مجرد نیت دوام کافی نیست.^[4]

ج- مرحوم امام(ره): وطن اتخاذی مکانی است که شخص آن را به عنوان مسکن و مقر برای خود قرار می‌دهد و در آن ملک و اقامه سته آشهر ملاک نیست اما اقامه شرط است.

پس اولاً مجرد نیت دوام کافی نیست بلکه باید مقدار زمانی بماند تا عرفاً صدق وطن نماید؛ یعنی اگر 20 یا 30 ماند صدق وطن اتخاذی وجود دارد اما وطن اصلی محقق نمی‌شود.

ثانیاً ولو دوام در آن شرط است اما مجرد نیت دوام، کافی و در آن شرط نیست؛ یعنی اگر ابتدا نه نیت دوام و نه نیت ترک داشت و گفت مثلاً دو سال می‌مانم اما به دلائلی 20 یا 30 ماند، باز هم وطن اتخاذی در مورد این شخص صادق است.^[5]

لزوم یا عدم لزوم وجود قید «دوام» و «نیت» در «وطن اتخاذی»

اما در مورد قید دوام که در وطن اتخاذی ذکر شده است باید توجه داشت، دوام در وطن اتخاذی به این معنا نیست که شخص 12 ماه سال را در آن مکان باشد؛ بلکه در مورد شخصی که می‌گوید: من قصد دارم تا انتهای عمرم هر سال شش ماه در فلان مکان بمانم نیز صادق است. کما این که برخی بیلاق و قشلاق دارند و این مکان‌ها وطن اتخاذی این افراد هستند.

مرحوم سید (ره) در این مورد فرمود: مقدار دوام به حسب اشخاص مختلف است؛ یعنی برای برخی کمتر و برای بیشتر است.

مرحوم آقای خوئی (ره) فرمود: این امکان وجود دارد وطن اتخاذی برای اشخاص حتی در یک روز محقق شود؛ به این صورت که شخص به محض وارد شدن به آن مکان، خانه‌ای خریده و نیت ماندن داشته باشد.

مرحوم آقای حکیم (ره) نیز قید دوام را در وطن اتخاذی و اصلی پذیرفته‌اند.

در مورد قید نیت نیز این نکته وجود دارد که چون در وطن مستجد، بحث اتخاذ مطرح است، باید دید آیا اتخاذ متقوم به نیت است یا خیر؟ قریب به مشهور اتفاق می‌گویند: اتخاذ متقوم به نیت است.

طبق نظر مشهور مجرد نیت دوام کافی نیست، یعنی اگر شخص بگوید از امروز قصد دارم برای همیشه در فلان شهر بمانم، آن شهر وطن اتخاذی اون نخواهد شد و آن شخص باید مقداری را در آن مکان بماند.

اما این که مرحوم امام (ره) فرمود: عرفاً وطن اتخاذی برای شخصی که بدون نیت، 20 یا 30 سال در محلی می‌ماند محقق می‌شود، باید گفت در این مورد وطن اتخاذی وجود ندارد بلکه این وطن یا قهری و یا ملحق به وطن اتخاذی است.

در مورد کفایت مجرد نیت دوام، مرحوم صاحب جواهر (ره) از استادشان مرحوم کاشف الغطاء (ره) نقل می‌کند که ایشان فرموده است: مجرد نیت کافی است. مرحوم صاحب جواهر (ره) نیز در ادامه می‌فرماید: این مطلب خالی از قوت نیست، اگر

چه احتیاط مستحب این است که شخص فی الجمله اقامه داشته باشد.^[6]

مرحوم آقای خوئی (ره) در رد این مطلب و اثبات عدم کفایت مجرد نیت می‌فرماید: این نیت بر استیطان است و نیت بر استیطان غیر از استیطان فعلی است. در استیطان فعلی باید عرفاً مقداری بماند که صدق عنوان وطن وجود داشته باشد.

به عبارت دیگر شخص باید مدتی در مکان بماند تا صدق عرفی وطن حاصل شود؛ برای این‌که استیطان صفت عمل شخص مذکور است و مجرد نیت حاکی عمل نمی‌تواند باشد.^[7]

ولو استدلال مرحوم خوئی (ره) ظاهر خوبی دارد اما چنین به نظر می‌رسد در آن مصادر به مطلوب وجود دارد؛ به این بیان که ایشان استیطان فعلی را ملاک قرار داده‌اند، در حالی‌که اصل بحث در این است که ببینیم در وطن اتخاذی استیطان فعلی ملاک است یا مجرد نیت کافی است؟!

به بیان دیگر شاید از لحاظ عرفی این‌که شخصی به محلی رفته و ادعا نماید که قصد دارم برای همیشه این مکان را وطن خود قرار دهم، کافی باشد و تحقق وطن اتخاذی منحصر در استیطان فعلی نباشد؛ کما این‌که مرحوم کاشف الغطاء (ره) و صاحب جواهر (ره) به این نتیجه رسیده‌اند.

جمع‌بندی قیود مطرح در وطن مستجد

چنین به می‌رسد که عرف نیت دوام را لازم می‌داند و به نظر ما در مورد وطن اتخاذی همین مقدار کافی است؛ یعنی عرف در مورد شخص غریبی که وارد شهر شده‌است و می‌گوید من قصد دارم چند سال در اینجا بمانم یا شخصی که مردد در ماندن است ولو چندین سال می‌ماند، نمی‌گوید این مکان وطن اتخاذی او است. عرف وطن اتخاذی را جایی می‌داند که این شخص آن را به عنوان وطن انتخاب نموده و نیت اقامه برای همیشه را داشته باشد.

ظاهر عبارت مرحوم شیخ (ره) که فرموده‌است: «يَتَّخِذُ الرَّجُلُ الْغَرِيبُ مَكَاناً دَارَ إِقَامَةٍ لَهُ عَلَى الدَّوَامِ» دلالت بر کفایت نیت دوام در صدق وطن اتخاذی دارد برای این‌که نفرموده‌است بر این شخص اقامه لازم است. ایشان در ادامه می‌فرماید: ملک و استیطان شش ماه هم در وطن اتخاذی معتبر نیست.

مرحوم آقای حکیم (ره) نیز همین نظر را در ملک دارند؛ برای این‌که بسیاری از افرادی که مکان محل زندگی برای آن‌ها حکم وطن را دارد، صاحب ملک نیستند؛ مثلاً طلابی که در خانه‌های موقوفه زندگی می‌کنند یا حتی برخی بزرگان نجف همچنان در منازل استیجاری ساکن هستند.

به نظر ما نیز همان‌گونه که ملک در وطن اصلی شرط نبود، به طریق اولی در وطن اتخاذی شرط نیست. اقامت شش ماه که در روایات وارد شده‌است نیز در مورد وطن شرعی است و ارتباطی با وطن اتخاذی ندارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] «الظاهر عدم اعتبار الالتفات إلى الدوام والعزم عليه في صدقه خصوصاً في الأصلي نعم يضرّ التوقيف في المستجد منه. (البروجردي). لا يعتبر الالتفات إلى الدوام والعزم عليه في صدقه في الأصلي نعم في المستجد منه يضرّ التوقيف. (الخوانساري). لا يعتبر الدوام فيه نعم يعتبر أن لا يصدق على المقيم فيه عنوان المسافر عرفاً. (الخوئي). لا يبعد عدم اعتبار قصد الدوام خصوصاً

في الأصلي نعم يضرّ التوقيت في المستجد. (الغلايگاني). «العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص 471.

[2] □ «الظاهر عدم اعتبار شيء من القيود في الوطن الأصلي بل المكان الذي هو مسقط رأسه و وطن أبويه ووطنه و لو قصد الإعراض عنه و لا يخرج عن الوطنية إلّا بالإعراض العملي. (الإمام الخميني). «العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص 471.

[3] □ «الثاني: الوطن المتخذ، بأن يتخذ الرجل الغريب مكاناً دار إقامة له على الدوام، و لا خلاف ظاهراً في عدم اعتبار الملك؛ لأن أدلة اعتبار الملك مختصة بما يتفق عبور المسافرين عليه و مروره به بعد الخروج عن دار مقامته.» كتاب الصلاة (للشيخ الأنصاري)، ج3، ص 106.

[4] □ «المراد به المكان الذي اتخذ مسكناً و مقراً له دائماً بلداً كان أو قرية أو غيرهما سواء كان مسكناً لأبيه و أمه و مسقط رأسه أو غيره مما استجده و لا يعتبر فيه بعد اتخاذ المذبور حصول ملك له فيه نعم يعتبر فيه الإقامة فيه بمقدار يصدق عليه عرفاً أنه وطنه...» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص 140 و 141.

[5] □ «القول في قواطع السفرو هي أمور أحدها الوطن، فينقطع السفر بالمرور عليه، و يحتاج في القصر بعده إلى قصد مسافة جديدة سواء كان وطنه الأصلي و مسقط رأسه أو المستجد، و هو المكان الذي اتخذ مسكناً و مقراً له دائماً، و لا يعتبر فيه حصول ملك و لا إقامة ستة أشهر، نعم يعتبر في المستجد الإقامة فيه بمقدار يصدق عرفاً أنه وطنه و مسكنه، بل قد يصدق الوطن بواسطة طول الإقامة إذا أقام في بلد بلا نية للإقامة دائماً و لا نية تركها.» تحرير الوسيلة، ج1، ص 257.

[6] □ «يعتبر فيه الإقامة فيه في الجملة عرفاً و لا يكتفى بالنية، مع احتمالها، بل اكتفى بها شيخنا في بغية الطالب و لا يخلو من قوة و إن كان الأحوط الإقامة في الجملة.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج14، ص 245.

[7] □ «و هل يفتقر الحكم بالتمام في الوطن الاتخاذي إلى البقاء مدة حتى يصدق أنه مستوطن فيه و اتخذ مسكناً له، أو أنه يكتفى بمجرد النية فيتم من أول دخوله البلد إذا كان ذلك بقصد السكونة و الاستيطان؛ الظاهر هو الأول، فيعتبر البقاء خارجاً بمقدار يصدق معه أنه متوطن فيه بحيث لو سئل عن سبب مجيئه هذا البلد لأجاب بأنه استوطنه و اتخذ مسكناً له، بخلاف المقتصر على مجرد النية من دون مضي المدة المذبورة فإنه يجب بأنه بان و عازم على الاستيطان. و الوجه فيه: أن الاستيطان ليس اسماً لنفس النية فقط، بل للعمل الخارجي الناشئ عن قصد و النية، فلا جرم يفتقر إلى الإقامة الخارجية تحقيقاً للصدق المذبور.» موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص 236.